



مطالعه نظریه «لحظه قطعی» هنری کارتیه برسون و تطبیق آن با نظریه «گشتالت درمانی» فردریک پرلز

مهناز شعبانی*

چکیده

۱۹

این پژوهش، به بررسی و تحلیل رابطه بین نظریه "لحظه قطعی" هنری کارتیه برسون و نظریه روان‌شناختی "گشتالت درمانی" می‌پردازد که توسط فردریک پرلز تدوین شده است. آنها معتقد بودند هر انسانی بر حسب نیازهای درونی خویش و از دیدگاهی فردی، ماهیت هستی را نظاره و ادراک می‌نماید؛ لذا جهت حصول به فرآیندی رهایی‌بخش و آفرینشی ناب، لازم است که ساختار ذهنی، کنش‌های حسی و بالأخص امر دیدن، هم‌راستای آگاهی، به حیثه کنونی معطوف شود تا فرد در هر لحظه، آماده ثبت آن‌های بی‌تکرار باشد و در قبال حوادثی که رخ می‌دهد، متمرکز و هوشیار بوده و در برابر آنچه به احساس درمی‌آید، صادق و وفادار بماند. هدف این مقاله که با روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی صورت گرفته و داده‌های آن به شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده، آن است که با تشریح این دو نظریه، به واکاوی وجوه مشترک "گشتالت درمانی" و "لحظه قطعی" بپردازد. همچنین، دریابد که زمینه‌های قابل‌انطباق یک رویکرد مرتبط با سلامت روان و دیدگاه منبعث از زیبایی‌شناسی بصری، توسط چه مؤلفه‌هایی قابل‌شناسایی هستند و کارکرد ارجاعی کدام عناصر ساختاری، بستر تطبیقی این دو نظریه را امکان‌پذیر می‌سازد. با توجه به نتایج حاصله، بهبود کیفیات ارتباطی فرد و اعتلای بصری دیدگان، مستلزم هم‌سویی و وحدت لایه‌های روانی مستتر در نهاد آدمی و بازیابی سازوکارهای ارگانیزم انسانی در زمان "حال" و "لحظه" اکنون است. به عبارتی، ادراک درست هستی در زمان، غلیان آگاهی وجودی، آمادگی ذهنی، هوشیاری دائمی و صداقت ذاتی، علاوه بر تبیین ماهیت پنهان رویدادها، حقایقی را در باب خاستگاه تفکرات و تمایلات کنشگر آشکار ساخته که نه تنها روان انسان را در نظامی ارگانیک و خودشکوفایی فطری به پالایش و توازن می‌رسانند، بلکه به واسطه خلاقیتی بی‌بدیل، کمتر شاهد تقلیدهای کم‌مایه و تکراری در دنیای هنر خواهیم بود.

کلیدواژه‌ها: لحظه قطعی، گشتالت درمانی، هنری کارتیه برسون، فردریک پرلز

مقدمه

امروزه به واسطه عکاسی در جهان، هر ثانیه به میلیون‌ها سند زنده و حقیقی دست می‌یابیم که هر کدام، جلوه‌گر بخشی از هستی ما با مختصات انسان کنونی است. از منظر هنری کارتی برسون^۱، در عکاسی، نوع جدیدی از قالب‌پذیری وجود دارد که محصول خطوط آبی حاصل از حرکات موضوع است. در میانه حرکت، لحظه‌ای است که طی آن، عناصر حرکت، متعادل هستند و عکاس باید با هوشیاری و چالاکي، این لحظه را فراچنگ آورده و موازنه آن را ثابت نگاه دارد. این روش که تحت عنوان نظریه "لحظه قطعی"^۲ در نوشته‌ها و تصاویر هنری کارتی برسون نامیده شده، نتیجه یک زیبایی‌شناسی بی‌واسطه در عکاسی بوده که هدف از طرح آن، ورود بیشتر به دنیای هنر است. برسون، بر اهمیت این موضوع تأکید می‌کند که عکاس باید در کانون تمامی امور قرار گرفته و جذب رویدادها شود؛ زیرا رویدادها، خود، ضرباهنگ ساختاری شکل‌ها را پدید می‌آورند. از دیدگاه وی، فردی که بتواند مطابق با این ضرباهنگ کار کند، لحظه قطعی را خواهد یافت؛ لحظه‌ای که در آن، شکل کاملاً با موضوع خود منطبق شده و ظرف و مظلوف یکی می‌شود. او در این خصوص، از آرای هنرمندان سوررئالیست پیروی می‌کند؛ چرا که آنان نیز بر این اعتقاد بودند که هنرمند باید جذب روند آفرینندگی شود و عنان خود را به دست آهنگ ساختاری شکل‌ها بسپارد.

در رویکرد "گشتالت درمانی"^۳ که فرد را به عنوان تابعی از میدان ارگانسیم محیطی تلقی کرده و رفتار را بازتاب وابستگی او به این میدان می‌داند، انسان، مخلوقی فردی و اجتماعی است که با حسی از تعادل و توازن اجتماعی- روانی و جسمی متولد می‌شود. هر لحظه‌ای که او در سطح اجتماعی یا روانی عمل نموده، لحظه‌ای است که به جستجوی توازن و ایجاد تعادل بین نیازهای شخصی و دستوره‌های اجتماعی می‌پردازد؛ لذا، کلیه آشفتگی‌های روان نژندی انسان‌ها، ناشی از ناتوانی فرد در رسیدن به توازن بین خویش و دیگران است. از این منظر، بیمار کسی نیست که زمانی مشکلی داشته، بلکه فردی است که هم‌اکنون، حالا و اینجا مشکلی دارد. اگر چه مشکل فعلی او به دلیل وقایع خاصی است که در گذشته رخ داده، اما به شیوه‌های عمل او در حال حاضر و اکنون مرتبط می‌شود.

فردریک سالومون پرلز^۴ (فریتز پرلز) معتقد بود که هر شخص، استعداد آن را دارد که آزادانه انتخاب کند و مسئول رفتار خود باشد. دیدگاه وی، بر این فرضیه استوار است که همه موجودات زنده ذاتاً به سوی خودشکوفایی کشیده می‌شوند، گر چه این کار را به عنوان فرآیندی ناتمام می‌نگرد. ما به‌طور

دائم در حال شدن هستیم و هرگز کاملاً شکوفا نمی‌شویم. این خودشکوفایی فطری، انگیزشی برای کلیه رفتارهای انسان است (شیلینگ، ۱۳۹۱: ۲۵۳). بنابراین، هدف "گشتالت درمانی"، کشف زندگی و کسب آگاهی در اکنون است که باعث رشد فردی و بلوغ شخصی شده و فی‌نفسه می‌تواند شفاف‌بخش باشد. از این‌رو، درمانگر گشتالتی سعی دارد تا فرد را با آنچه در زمان حال فکر می‌کند و انجام می‌دهد؛ یعنی از حرکات و اعمال خود تا تنفس، هیجانات، تن صدا و حالات چهره، چنان درگیر سازد که تمرکز او را به چگونگی ساخت آن رویداد در اکنون معطوف ساخته و بر تجارب و تلاش‌های ناکام‌کننده‌ای که این آگاهی را سد و راکد می‌سازد، واقف شود. هدف از این پژوهش، بررسی و کنکاش یک تئوری زیبایی‌شناختی از منظر تشابهات آن با یک نظریه روان‌شناسی در حوزه سلامت روان و پاسخ به این پرسش‌ها است که آیا ارتباط معناداری بین این دو نظرگاه، قابل کشف و شناسایی است؟ و در صورت وجود این رویکرد، از چه وجوه تطبیقی و عناصر مشترکی تبعیت می‌کنند؟ طی این مقاله، ابتدا دو نظریه "گشتالت درمانی" و "لحظه قطعی" به‌صورت جداگانه، تشریح و بررسی شده‌اند و در ادامه به‌صورت موردی، ساختار و شاکله آنها مورد واکاوی و قیاس قرار می‌گیرد تا وجوه تطبیقی آنها به استنتاج درآید. با نگاهی به مقالات کارتی برسون، می‌توان بر قوت نگرش روان‌شناسانه وی نسبت به موضوعات عکاسی گواهی داد؛ زیرا از منظر او، جزئیات بسیار ریز زندگی انسانی، تبدیل به ایده‌هایی سترگ در عکاسی می‌شوند و ما به‌عنوان شاهدانی عینی، همواره نظاره‌گر پیرامون خویش هستیم. در حقیقت، این وقایع بوده که در ایجاد ریتم ارگانیک نماها نقش بنیادی ایفا می‌کنند و بدین سبب، ما می‌توانیم آنچه که مجذوب آن شده‌ایم را از دیگر رویدادهای پیرامون، منفک نماییم. از دیدگاه پرلز نیز توانایی و آگاهی فرد برای دیدن و کشف کردن، عین سلامتی و تندرستی است و شخص سالم کاملاً با خود و با واقعیت پیرامون، در تماس بوده و از خودنظمی ارگانیزمی برخوردار است. با توجه به طیف مطالعات انجام‌شده، بین ماهیت وجودی و نگرش فکری "لحظه قطعی" و "گشتالت درمانی"، هم‌نوایی و تشابهات قابل تأملی یافت شده و هر دو نظریه، بر این مهم صحه گذاشته که شرایط زیستی انسان‌ها، تأثیر اجتناب‌ناپذیری بر دیدگاه آنها نسبت به پیرامون و هویت افراد در زمان حال دارند. ضرورت بررسی این امر که واقعیت همچون سیلی آشفته و بی‌نظم، پیرامون وجود انسانی در جریان است و برداشت عینی و ذهنی از این واقعیت سیال، به دلیل تعاملات زیستی- روانی متفاوت هر شخص، چه در حوزه هنر و چه روان‌شناسی، همواره منحصر

زیبایی‌شناسی بصری آثار کارتیه برسون نیز می‌توان به مقاله "هانری کارتیه برسون، عکاس لحظه‌های قاطع" اثر کارتیه برسون (۱۳۶۲)، مقاله "نگاهی به زندگی و آثار هانری کارتیه برسون" از شافعی (۱۳۸۳) و یادداشت "در آغاز خاطره بود، هنری کارتیه برسون و یک تصویر" مقیم‌نژاد (۱۳۸۳) اشاره کرد و به‌طور اختصاصی، درباره تحلیل نظریه "لحظه قطعی" برسون، می‌توان مقاله شمخالی (۱۳۹۰) با عنوان "کشف لحظه قطعی در یک عکس، بررسی عکس شانگهای چین، دسامبر ۱۹۴۸" را نام برد که در اغلب این مکتوبات، زندگی‌نامه برسون و آثار وی، به‌صورت کلی و موجز مورد توجه و بررسی قرار گرفته و تأثیر ساختار تفکرات وی در حوزه زیبایی‌شناسی تصاویر عکاسی، اشاعه و بازنگری شده است. در حوزه نشر کتاب نیز می‌توان به کتاب کو (۱۳۸۴) تحت عنوان "عکاسان بزرگ جهان" و مقاله "مقدمه لحظه قطعی هانری کارتیه برسون" در کتاب "عکاسان و عکاسی" از لاینز (۱۳۷۶) اشاره کرد که در توضیح بن‌مایه این نظریه در سال ۱۹۵۲ توسط خود کارتیه برسون در کتاب "لحظه قطعی"، به نگارش درآمده است. همچنین، شرو (۱۳۹۱) در کتاب "تیر عکاسانه، زندگی و آثار هانری کارتیه برسون"، سعی کرده است که با فراهم کردن مجموعه‌ای از عکس‌ها و اطلاعات جزئی از زندگی نقطه‌نظرهای برسون، تصویر دقیق‌تری از عملکرد و شخصیت این هنرمند ترسیم نماید. این مقاله، با هدف دستیابی به شناختی کامل‌تر از نظریه "لحظه قطعی" و زیبایی‌مبانی زیبایی‌شناختی آن، سعی کرده با واکاوی ارتباط ماهوی این عناصر با ارکان فکری نظریه "گشتالت درمانی" و از طریق کشف کارکردهای ارجاعی دو نظریه، ضرورت تعمق در وجوه تطبیقی حوزه هنر و روان‌شناسی که در پژوهش‌های پیش از این مهجور واقع شده است را به بیان درآورد. از آنجا که دنیای هنر، بازتاب تمام عیار روان انسان و نمود درونی کنش‌های فردی و اجتماعی وی در زندگی جاری بوده، مطالعه در این دو حوزه و کنکاش مجدانه جهت شناسایی تبادلات ساختاری نظریه‌های روان‌شناختی و زیبایی‌شناسی به‌خصوص عرصه تصاویر عکاسانه، نه‌تنها جهت درک مبادلات بصری امروزه و نقش گسترده تصاویر اثربخش است، بلکه در شناخت فرهنگ زیستی و روانی انسان معاصر نیز کارکردی شایان ذکر دارد؛ بستر قابل‌تأملی که در تحقیقات پیشین، کمتر مورد توجه و مذاقه قرار گرفته و متأسفانه پیشینه غنی را شامل نمی‌شود.

روش پژوهش

این پژوهش، از نوع نظری بوده و با روش توصیفی - تحلیلی و تطبیقی انجام پذیرفته است و علاوه بر مطالعه

به‌فرد و مختص به خود بوده، بستری است که تحقیق پیش رو بر پایه آن استوار شده و سعی شده با کشف خصایص ساختاری این دو دیدگاه و ارائه دلایل مستدل، به نتایج قابل‌استنادی در حوزه تعاملات مشترک آرای روان‌شناسی و هنر، دست یابد. از آنجا که کشف متعالی خویشتن و جهان پیرامون، که هم‌اثرپذیر از انسان‌ها است و هم‌اثربخش، مستلزم کنشی است که طی آن، میان جهان درون و برون، موازنه‌ای آگاهانه برقرار شود و در یک جریان دائمی عمل متقابل، این هر دو جهان، یک ارگانیزم واحد و کلیتی سازمان‌یافته را در زمان حال به وجود آورند، به‌طور حتم، امکان نگرشی خلاق و رهایی‌بخش تنها از طریق مطالعه تبادلات این دو حوزه، به منصف ظهور می‌رسد که در این پژوهش، به تحقق وجهی از آن اهتمام ورزیده شده است.

پیشینه پژوهش

با جستجوهای صورت‌پذیرفته، پژوهشی که به‌طور منسجم، به رابطه تطبیقی بین نظریه "لحظه قطعی" کارتیه برسون و "گشتالت درمانی" پرلز پرداخته باشد، یافت نشده و تنها مورد مطرح‌شده در حوزه هنر و "گشتالت درمانی"، مقاله حاجی حسنی و دیگران (۱۳۹۱) با نام "اثربخشی موسیقی درمانی فعال و گشتالت درمانی بر کاهش اضطراب امتحان" است که به میزان تأثیرگذاری قابل‌تأمل ضرباهنگ موسیقی در به‌کارگیری بهینه اصول "گشتالت درمانی" جهت رفع اضطراب می‌پردازد. علاوه بر این، (Suler, 2013) در کتاب "روان‌شناسی عکاسی"، مقاله‌ای تحت عنوان "روان‌شناسی لحظه قطعی" دارد که با بررسی ماهیت نظریه کارتیه برسون و برشمردن خصایص تصاویر منطبق با این نظریه، به تحلیل وجوه روان‌شناختی آن می‌پردازد. از پژوهش‌هایی که در زمینه روان‌شناسی و نظریه "گشتالت درمانی" انجام شده‌اند، می‌توان به مقاله "اثربخشی گشتالت درمانی و درمان شناختی-رفتاری بر میزان ابراز وجود دانش‌آموزان پسر دوره راهنمایی" حاجی حسنی و دیگران (۱۳۹۱)، مقاله "اثربخشی گشتالت درمانی گروهی بر میزان اضطراب عزت نفس دانش‌آموزان طلاق" از اعتمادی و دیگران (۱۳۹۳)، مقاله "اثر گشتالت درمانی بر اضطراب فراگیر و اضطراب امتحان دانشجویان" کشاورز افشار و دیگران (۱۳۹۵) و همچنین، مقاله "اثربخشی گشتالت درمانی بر شادکامی سالمندان" از سعادت و دیگران (۱۳۹۲)، اشاره کرد که در همگی آنها از طریق انتخاب یک جامعه آماری معین و به‌کارگیری تکنیک‌های "گشتالت درمانی"، بر فاکتورهای اثربخشی بالای این درمان برای کاهش اضطراب و بازیابی سلامت روانی افراد، ادعان داشته‌اند. در حوزه هنر و

مؤلفه‌های ساختاری "لحظه قطعی" و "گشتالت درمانی"، به ریشه‌یابی مبانی شکل‌گیری این دو دیدگاه و بازشناسی تشابهات نظری آنها می‌پردازد. روش گردآوری اطلاعات و داده‌ها در این تحقیق، اسنادی است و رویکرد آن، مطالعه تطبیقی مستندات کتابخانه‌ای و مکتوبات انتشار یافته بوده و سعی شده که شیوه تحلیل اطلاعات و یافته‌ها، به صورت کمی و کیفی، مورد کاوش و تفحص قرار گیرد.

روان‌شناسی و عکاسی

مبحث روان‌شناسی در هنر، بسیار گسترده است و مواردی چون؛ عکس درمانی، تحلیل روان‌کاوانه، مکاشفه یا دیده‌وری در هنر و ... را شامل می‌شود. به زعم زیگموند فروید^۵ (۱۹۳۹-۱۸۵۶)، ناخودآگاه، بخشی از ذهن بوده که خاطرات و افکار در آن بایگانی می‌شوند، اما شخص از وجود آنها بی‌اطلاع است. بنابراین، مشکلاتی که از این خاطرات ناشی می‌شوند، پنهان یا سرکوب شده؛ یعنی به بخش آگاه ذهن راه نمی‌یابند. فروید در روش درمانی خود می‌کوشید با بیرون کشیدن این خاطرات پنهان - افکار، احساسات و امیال - از ناخودآگاه شخص، تعارضات و عوارض مخرب آنها را برطرف کند (پوک و نیوال، ۱۳۹۵: ۱۷۶). از آنجا که ناخودآگاهی ما درست همچون جهان ابژکتیو، رویاروی آگاهی سوپژکتیو ما قرار دارد، ما در زندگی هر روزه خود، به کنش‌های نیمه آگاه و نیمه ناخودآگاه دست می‌زنیم و آگاهی (خواست) و ناخودآگاهی (غریزه)، مدام در ما به تعادل‌های ناپایداری می‌رسند. لایه زیرین ناخودآگاهی که هرگز بر ما آشکار نخواهد شد، قلمرو واقعی زندگی جان ما است. به بیانی، لایه بالاتر ناخودآگاهی، بیشتر پنهان است، اما نشانه‌هایی نمادین و رمزی از آن در زندگی ما یافتنی بوده؛ یعنی گاه خود را بر ما می‌نمایاند. آثار هنری و رؤیاهای ما، دو مسیر اصلی کشف انگیزه‌های ناآگاهانه ما هستند (احمدی، ۱۳۹۱: ۳۶۸). در طول قرن بیستم، نظریه‌های فروید مستقیماً بر ابعاد مختلف فعالیت هنری و گفتمان تاریخ‌نگاری هنر، تأثیر گذاشته‌اند. سوررئالیسم، از جمله جنبش‌های آوانگاردی بود که اندیشه‌های فروید، نقشی اساسی در آن ایفا کرد. هر چند این جنبش، طیف وسیع و گوناگونی از فعالیت‌ها و شخصیت‌ها را در بر می‌گرفت، لیکن تفاسیر فروید از مفاهیمی چون؛ رؤیا، خیال، روان‌پریشی و بت‌وارگی، بر شمایل‌نگاری و دغدغه بسیاری از سوررئالیست‌ها تأثیر بسزایی داشتند (پوک و نیوال، ۱۳۹۵: ۱۸۱). بسیاری از عکاسان چون؛ جری اولزمن^۶ و فیلیپ هالسمن^۷ با بیانی سوررئالیستی، به کشف انگیزه‌های ناخودآگاه خود پرداخته و هنرمندانی چون؛ لوکاس ساماراس^۸ و دیوید نبردا^۹، از ماهیت

تصاویر عکاسی، جهت واکاوی مسائل هویتی و بازنمود زوایای پنهان روان متزلزل انسان بهره بردند.

جرى اولزمن (۱۹۳۴) به این باور رسیده بود که با استفاده از دوربین عکاسی، می‌تواند در بیرون از وجود خود، حضور پیدا کرده و در دنیایی که از درون لنز دیده می‌شود، زندگی کند. اما تنها به باور اکتفا نکرد و از آنچه در درون لنز دیده بود، دنیایی جدید ساخت. او، از عناصر بنیادین طبیعت همچون؛ آب، درخت و دست که نمادی از آفرینش است، به کرات در عکس‌های خود استفاده کرده تا بر مفاهیمی چون؛ زایش، تولد دوباره، احیا و خودشناسی، تأکید ورزد (حمیدیان و توکلی، ۱۳۹۲: ۵۶۴). اولزمن خیلی غریزی و آنی کار می‌کرد و می‌کوشید چیزی خلق کند که از نظر بصری، برانگیزنده و هیجان‌آفرین بوده و قبلاً مشابه آن، دیده نشده باشد. وی، چنان حواس خود را بر جزئیات خلق اثر متمرکز می‌کرد که بتواند با رهایی از خودآگاهی ذهنی، برای ضمیر ناخودآگاه و مفاهیم ناخواسته درون خویش، این فرصت را فراهم سازد که فحوای تصاویر او را شکل دهند (تصویر ۱).

لوکاس ساماراس (۱۹۳۶)، هنرمندی است که در دهه هفتاد میلادی، تصاویر اکسپرسیونیستی سرشار از آشفتگی، شرارت و لذت‌طلبی خلاقانه که خودآگاهی بالایی در آنها موج می‌زند را به وجود آورده است. وی به واسطه هنر عکاسی و با گرفتن پولارویدهایی از خود در زوایای عجیب و غیرمعمول با عنوان "اتو پولاروید"^{۱۰}، انرژی روانی خویش را با کاتارسیس مهار کرده و تبدیل به خودنگاره‌هایی وحشت‌زا، معوج و تحریف‌شده می‌نماید که وی را قادر ساخته تا با نفوذ در ذهن مخاطب، هم مشاهده‌گر باشد و هم مشاهده‌شونده. این نفوذ، مملو از اشارات تلویحی به روابط جنسی، زخم زدن، درمان‌های روان‌کاوانه و فرآیند تولید هنری است (گراندرگ، ۱۳۸۹: ۱۵۳). در مجموعه خودنگاره‌های مشهور اس ایکس^{۱۱} با عنوان "دگردیسی‌های عکاسانه"^{۱۲} که رویکردی روان‌شناختی دارد، چهره و بدن ساماراس، در معرض تغییرات ناخوشایندی قرار



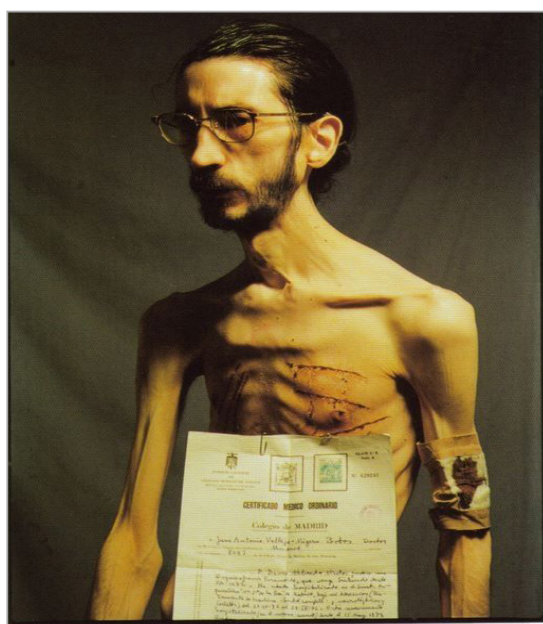
تصویر ۱. بدون عنوان، جری اولزمن، ۱۹۶۵ (URL: 1)

ابعادی از رنج انسان بوده که همواره در تاریکی های روان نگه داشته می شوند، اما هنگامی که آشکار و نمایان شده، ما را با هر آنچه ضروری است، مواجه می سازند. این امر که نبردا از اسکیزوفرنی رنج می برد و نفی مطلق که هسته اصلی کارهای او را تشکیل داده، طرح دلهره آور شخصیت اسکیزوئید او را سازمان می دهد، گر چه یک واقعیت مهم است، اما نه به این دلیل که این اطلاعات باید به خودی خود ارتباط ما با آثار را تبیین سازند، بلکه به این سبب که این امکان را فراهم آورده تا بخش اعظمی از جهان نمادین هنر او و خصیصه های زیبایی شناختی تصاویر او را بهتر ادراک و دریافت نماییم (تصویر ۳).

تمامی این هنرمندان سعی داشته تاراه گریزی برای بازنمایی درون پرهیاهو و نامتعادل خویش و دیگران بیابند. به گفته فروید، نه دهم از وجود روانی ما، به مانند کوه یخی در زیر آب، از سلطه و نفوذ آگاهی ما پنهان است. مجموعه خاطرات و تجارب نامطلوب زندگی فرد با مکانیسم هایی نظیر فشرده گی و جابه جایی، به این قسمت رانده شده و تبدیل به یک بمب پرنانژی بالقوه می شود که کارکردی کور و پیش بینی ناپذیر و غالباً مخرب دارد؛ مگر اینکه به عرصه آگاهی کشانده شود و انرژی مخرب آن با تصعید (پالایش روان)، مهار شده و تبدیل به انرژی مفید و سازنده شود. فروید و بسیاری از هواداران وی، به این نکته پرداختند که هنر در نهایت، گونه ای پالایش روان یا هم خوان با گفته مشهور ارسطو، شکلی از کاتارسیس است (احمدی، ۱۳۹۱: ۳۶۷).

گرفته است که سازمان دهی طبیعی بدن را دچار تحول کرده و از طریق علائم تخلیه احساسی، اشاراتی به پیچیدگی های هویتی، جنسیتی و تاریکی های ناخودآگاه روان انسان دارد. به بیانی دیگر، او، یک خودکاو متهور است که واکاو ای احوال تغییر یافته خود و امثال خود، تا حد زیادی، شالوده هنر وی به حساب می آید (تصویر ۲).

از هنرمندانی که خود به صورت مستقیم و شخصی با مشکلات روان شناختی درگیر بوده، می توان به دیوید نبردا (1952) عکاس اسپانیایی اشاره کرد که به اختلال روانی اسکیزوفرنی^{۱۳} مبتلا بوده است. این اختلال که با از کارافتادگی فرآیندهای فکری و پاسخ گویی عاطفی ضعیف همراه است، خود را به صورت توهم شنیداری، اوهام جنون آمیز یا تکلم و تفکر آشفته نشان می دهد. در آثار وی، مرگ، درد، سرگیجه، خشونت و توهم، به وفور یافت می شود و هیچ فاصله ای بین آنچه که وجود انسانی و بدن انسان بوده، نیست ولی در عین حال، می توان ماهیت زندگی که لذت و درد در آن توأمان و به فاصله یک قدم است را احساس کرد. نبردا در طول ابتلا به این بیماری، در خانه محبوس بود و از تن رنجور و مجروح مسیح وار خویش عکس می گرفت. او آشکارا خویش را مثله می کرد تا دشمن درون خود را ملاقات کند. از منظر نبردا، اسکلت خونین او نه تنها یک ارگان جمعی، بلکه یک علامت از پیش تعریف شده جهت نمایان ساختن جهنم انکار رادیکال و عمیق از خود است که با وجود اشمئزاز و دافعه اولیه، مخاطب را به ابعادی تازه از حقیقت وجودی خویش و نقاط پنهان روان، رهنمون می سازد. به بیانی، این تصاویر، درباره افشای



تصویر ۳. سلف پرتره، دیوید نبردا، 1989 (URL: 3)



تصویر ۲. دگر دیسی های عکاسانه، لوکاس ساماراس، 1974 (URL: 2)

هنری کارتیه برسون و نظریه "لحظه قطعی"

هنری کارتیه برسون (1908-2004)، عکاس فرانسوی که به‌عنوان پدر عکاسی خبری و چشم قرن، شهره است... در سال 1927، به مدرسه خصوصی هنر لوت متعلق به آندره لوت^{۱۴} (1885-1962) که کارگاه نقاشان و مجسمه‌سازان کوئیسست بود، وارد شد (حمیدیان و توکلی، ۱۳۹۲: ۳۱۶). در همان زمان که برسون در آتلیه لوت رفت‌وآمد می‌کرد، با سوررئالیست‌ها نیز که دور آندره برتون^{۱۵} (1896-1966) گرد هم می‌آمدند، در ارتباط بود. توجهات حاصل از معاشرت با سوررئالیست‌ها، بر شکل‌گیری نگاه کارتیه برسون جوان اثر گذاشت. او از این مکتب، میل به شهود، سرکشی، تقدیر، تصادف، تلاقی و شاید بیش از هر چیز، تجربه زیسته یعنی خود زندگی را کسب کرد (شرو، ۱۳۹۱: ۲۸ و ۲۹). از سال 1950 و سپس دهه‌های پس از آن، هنری کارتیه برسون در مصاحبه‌ها و نوشته‌های خود، نظریات و عقاید خود در زمینه عکاسی را با عبارتی دقیق و مشخص؛ یعنی "لحظه قطعی"، بیان می‌کرد (همان: ۱۱۹). وی در تاریخ عکاسی، به‌عنوان یکی از بنیان و شارحین اصیل "لحظه قطعی" یا چنانکه خود به فرانسه می‌گوید؛ عکاسی از لحظه ارتکاب جرم، مشهور است (سونسون، ۱۳۸۷: ۱۵۲). این عبارت، برای ناظران دنیای در حال حرکت، به یک نقطه اوج اشاره می‌کند؛ لحظه‌ای مشخص که در آن، همه چیز به ترتیبی منظم چیده می‌شود تا هم زیبا باشد و هم گویا. طبق گفته برسون، "لحظه قطعی"، مربوط به تشخیص هم‌زمان امری بوده که خود، مرکب از دو قسمت است؛ بخشی، مربوط به دلالت یک رویداد و بخش دیگر، مربوط به یک سازمان‌دهی دقیق و جدی از فرم بصری که به‌طور عینی آنچه را که اتفاق می‌افتد، بیان می‌کند (شرو، ۱۳۹۱: ۱۳۱). برسون اعتقاد داشت لحظه‌ای زودگذر از یک ثانیه وجود دارد که اهمیت یک واقعه در آن متمرکز شده و به‌صورت قوی‌ترین ترکیب‌بندی بصری بیان می‌شود (لنگفورد، ۱۳۸۶: ۱۲۰). به‌طور طبیعی، معنای این عبارت، به تلاش عکاسی برای به‌چنگ آوردن یک رخداد در حال وقوع و حفظ یک مقطع زمانی برای آیندگان اشاره دارد که عمیقاً یک جزء نمایه‌ای است (سونسون، ۱۳۸۷: ۱۵۲). کتاب "لحظه قطعی" (1952)، یکی از آثار دوران‌ساز و ماندگار در تاریخ عکاسی شد که تا سه دهه، زندگی بسیاری از عکاسان بعد از خود را دستخوش تغییر کرد. در این نظریه، بر این باور تأکید می‌شد که عکاس باید سر صحنه در هوشیاری و آمادگی بینایی کامل به سر برد و همچون یک کمان‌انداز، منتظر لحظه ایده‌آلی باشد که در آن، موضوع (شکار)، عکاس (شکارچی)

و دوربین (کمان) هم‌راستا شده تا به اوج تجلی خود برسند (حمیدیان و توکلی، ۱۳۹۲: ۳۱۸). در دیدگاه برسون، "لحظه قطعی"، لحظه اوج معجزه‌آسای روانی است که کمپوزیسیون و احساس و معنی یک صحنه، بر هم منطبق شده و حیات ابدی به آن می‌بخشند (لاینز، ۱۳۷۶: ۷۸). همچنین، به معنای جستجوی لحظه‌ای ویژه برای سوژه‌ای ویژه است، نه به‌لحاظ ظاهر خود در آن لحظه، بلکه در ارتباط با معنای خود درون زمینه‌ای متعلق به گذشته‌ای دست‌نخورده. این امکان، در هر لحظه وجود داشته و هیچ سلسله مراتبی در رویکرد او وجود ندارد (کلارک، ۱۳۹۳: ۳۱۸). برای عکسی که منطبق با نظریه لحظه قطعی شکل گرفته، ویژگی‌های متعینی را می‌توان برشمرد که جان سولر (2013) برخی از آنها را به شرح زیر بیان کرده است (جدول ۱).

جهت درک ساختار بصری این ایده، عکس میدان مسابقات گاوبازی والنسیا^{۱۶}، نمونه خوبی برای تبیین بیشتر نظریه "لحظه قطعی" است (تصویر ۴).

این عکس، در لحظه‌ای مشخص گرفته شده؛ به‌طوری که بازتاب نور، یکی از شیشه‌های عینک را کاملاً به شکل دایره‌ای سفیدرنگ تبدیل کرده است. بیننده‌ای که این صحنه گاوبازی را از میان عینک نورانی تماشا می‌کند، به یاد موقعیت عکاس در صحنه افتاده که از درون منظره‌یاب دوربین خود، صحنه را می‌نگریسته است. نه تنها تصویر به طرز فوق‌العاده‌ای ساخته و پرداخته شده است، به‌علاوه به‌اختصار، موقعیت صحنه را هم به‌طور نمادین نشان می‌دهد؛ بازی نگاه‌ها، تنش صحنه گاوبازی، فضای نامحدود، تخمین حدود فاصله و ... همه چیز در این تصویر حضور دارد از جمله خود عکاس (شرو، ۱۳۹۱: ۱۳۳). همچنین، مکان‌های بسیاری در این تصویر وجود دارند که در آنها فضای باز نمودی، بر ملاکننده فضای ارجاعی است؛ دری که عدد هفت روی آن نوشته شده، در و یا منفذی روی دیوار در محدوده ساختمان، منفذ قابل‌رؤیت



تصویر ۴. میدان مسابقات گاوبازی والنسیا، هنری کارتیه برسون، اسپانیا، 1933 (URL: 4)

مجمع علمی و حرفه‌ای آلمان در سال‌های دهه بیست و سی قرن بیستم، موفق شد مقدمات "گشتالت درمانی" را تدوین کند. کلمه گشتالت، یک واژه آلمانی و به معنای آن است که یک کل، چیزی بیشتر یا متفاوت از مجموع اجزای آن است و سازمان‌دهی قسمت‌های جزئی، ساختاری را خلق می‌کند که ویژگی خاص خود را دارد (شیلینگ، ۱۳۹۱: ۲۵۰). گرچه فردریک پرلز به‌منزله مؤسس و نشردهنده "گشتالت درمانی" شناخته شده است، ولی خود او ظاهراً به این قضاوت اعتراض دارد و می‌گوید: اغلب مرا مؤسس و به وجود آورنده "گشتالت درمانی" نامیده‌اند. این قضاوت، بی‌معنی است. اگر مرا یابنده گشتالت بنامند و یا کسی بدانند که آن را دو مرتبه باز یافته است، صحیح‌تر خواهد بود. گشتالت، به قدمت و پیری جهان است (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۹۷: ۱۸۲).

"گشتالت درمانی"، شکلی از فلسفه وجودی است. فلسفه وجودی، می‌خواهد بداند که مردم، وجود بی‌واسطه خود را چگونه تجربه می‌کنند؛ در حالی که روان‌شناسی گشتالتی، می‌خواهد بداند که این وجود، چگونه ادراک می‌شود. پرلز در "گشتالت درمانی"، این دو را به هم آمیخت (شیلینگ، ۱۳۹۱: ۲۵۱). گرچه ریشه بخشی از مفاهیم مکتب پرلز را می‌توان در نوشته‌های مذهبی و مکاتب فلسفی قدیمی یافت، ولی به‌طور خاص، توافق و هم‌خوانی پاره‌ای از مفاهیم

کنار سر‌نگهبان و آسمانی که از گوشه سمت راست بالای منفذ پیدا است. همه این روزنه‌ها، جدای از در پس‌زمینه، به ما این امکان را می‌دهند که بخشی از کلیت یک فضای دیگر را درک کنیم و اینکه پیشاپیش، یک تعامل ربایشی در کار بوده است (سونسون، ۱۳۸۷: ۱۸۱). از سویی دیگر، این تصویر، مملو از کنایات بصری است که ویژگی سبک او به شمار می‌رود و با چنان هندسه پیچیده‌ای روبه‌رو هستیم که جانشین رمزگان و معیارهای رایج بازنمایی می‌شود. برسون همواره به این تأثیرات دست می‌یابد و نه تنها ضوابط قابل‌پیش‌بینی واکنش را دگرگون کرده، بلکه تلاش‌های ما برای تقلیل تصاویر خود به عبارات و توضیحات را ناکام می‌گذارد؛ در عوض، نوعی لذت زیستن به عکس داده... و سرنخ‌هایی از هندسه بصری خود نظیر؛ جابه‌جایی تصویر، ایهام‌های بصری و مانند آن، در اختیار ما قرار می‌دهد (کلارک، ۱۳۹۳: ۳۲۰-۳۱۸).

فردریک پرلز و نظریه "گشتالت درمانی"

فردریک سالومون پرلز (۱۸۹۳-۱۹۷۰) پس از اخذ مدرک پزشکی خویش در سال ۱۹۲۰، در مؤسسه‌ای که سربازان دچار آسیب مغزی در آن درمان می‌شدند، دستیار کورت گولدشتاین^{۱۷} (۱۸۷۸-۱۹۶۵) شده و در نتیجه، تحت تأثیر افکار او قرار گرفت (شارف، ۱۳۸۱: ۲۲۸). وی با بهره‌وری از دانش صاحب‌نظران

جدول ۱. مؤلفه‌های تصاویر منطبق با "لحظه قطعی"

ترکیب‌بندی متعادل	ترکیبی پیچیده که در آن، انسجام صحنه عکاسی شده، بر مبنای اصول روان‌شناسی گشتالت ایجاد می‌شود تا فضای دقیقی از تعادل، هماهنگی، سادگی و وحدت به وجود آید.
پس‌زمینه معنادار	پس‌زمینه‌ای ماهرانه برای سوژه که هم از لحاظ بصری و هم روان‌شناختی، در یک ارتباط معنایی فزاینده با فرم و محتوای سوژه قرار می‌گیرد.
تعلیق بصری روانی	پیش‌بینی بصری و همچنین روان‌شناختی از انجام و پایان رویداد که اغلب به‌صورت خلأ بصری، وقفه یا نوعی تعلیق، شکل می‌پذیرد.
عناصر محرک	عنصر ایهام، عدم قطعیت و حتی تضاد که کنج‌کاوای بیننده را در مورد معنا و نتیجه برآمده از صحنه عکاسی، برانگیخته می‌سازد.
رویداد جاری	ثبت یک لحظه منحصر به فرد، زودگذر و پرمعنا در حالتی ایده‌آل که حاوی جنبش و حرکت است.
کنش به‌موقع	یک نمای دقیقاً به‌موقع، تکرارنشده و یک باره.
صراحت	تصویری ساده، صریح و واقعی از افراد در موقعیت‌های حقیقی زندگی.
تعامل پویا	تعامل پویای واقعیت‌های عینی با تفاسیر ذهنی که معنا و احساسات را در مورد شرایط انسانی برانگیخته می‌کند.
زمان‌سنجی دقیق	ماهیت کلی بخشی از بازتولید عکاسی-یا زمان مناسب- که با کشمکش شروع شده و در یک ادراک شخصی و هنری که تصویر "لحظه قطعی" است، به اوج می‌رسد.
مهارت تجربی	محصول منحصر به فردی از مجموعه مهارت‌های فنی، شناختی و عاطفی که ناشی از آموزش گسترده و تجربی در زمینه عکاسی و همچنین دانش روان‌شناختی از افراد است.

(نگارنده)

او با چند حوزه فکری جدیدتر، قابل مشاهده است. وی در تدوین نظریات خود، از سه حوزه فکری مستقل تأثیر پذیرفته است که عبارت هستند از؛ روان کاوی، مکتب اصالت وجود و پدیدارشناسی اروپایی و روان شناسی گشتالت. وی، مفهوم ناخودآگاهی فروید را به منزله جنبه‌هایی از رفتار توصیف کرده که در دسترس فرد نبوده و به جای آنکه واقعی باشند، بالقوه هستند. همین طور، مفهوم پیش آگاهی یا نیمه آگاهی فروید را به منزله زمینه دانسته که این، اساس صورت‌بندی گشتالتی است (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۹۷: ۱۸۲). "گشتالت درمانی"، به لزوم وجود مرز مناسبی بین فرد و دیگران برای آگاهی و پیشگیری از اختلال روانی معتقد است. رشد در این رویکرد درمانی، به معنای حرکت از حمایت‌های محیطی به سمت حمایت‌های شخصی است. افراد به واسطه آگاهی لحظه لحظه تجارب خود، به تعبیر و تفسیر وضعیت خود پرداخته و با دوباره تجربه کردن مشکلات و موقعیت‌های دردناک گذشته، کارهای ناتمام خود را که کارکرد زمان حال، آنها را مختل کرده است، به اتمام می‌رسانند (نوابی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۱۱۳).

چندین فرضیه اصلی در مورد ماهیت انسان وجود داشته که اساس "گشتالت درمانی" را تشکیل می‌دهند:

- انسان، یک کل است شامل؛ جسم، هیجانات، افکار، احساسات و ادراکات که در ارتباط با یکدیگر عمل می‌کنند.
- انسان، بخشی از محیط خود است و نمی‌تواند بدون آن درک شود.
- انسان، موجودی فعال است نه واکنشی. او، پاسخ‌های خود را به محرک‌های برونی و درونی تعیین می‌کند.
- انسان قادر است از احساسات، افکار، هیجانات و ادراکات خود آگاه شود.
- انسان از طریق آگاهی، قادر به انتخاب بوده و بنابراین، مسئول رفتار آشکار و نهان خود است (شیلینگ، ۱۳۹۱: ۲۵۵). در نظریه شخصیت از دیدگاه گشتالتی، گفته شده که آدمی به دلیل کوشش و تقلای مداوم خود در جهت تعادل حیاتی، انگیزته می‌شود. این تلاش برای ایجاد تعادل حیاتی، دارای اساس و پایه غریزی بوده و معنی آن این است که این تعادل و توازن، در نتیجه نواخت طبیعی و خودگردان موجود زنده یا جاندار - در بین حالت‌های تعادل و عدم تعادل یا توازن - به جریان افتاده و موجب پیدایی ساخت ادراکات فرد و به نظم درآوردن این ادراکات می‌شود (ساعتچی، ۱۳۹۲: ۶۶). در روان‌شناسی اصالت وجود، تأکید بر آن است که فرد در زمان حال چه تجربه‌ای دارد، در حالی که در "گشتالت درمانی"، ضمن پذیرش

اهمیت تجربه، تأکید بر آن است که فرد در زمان حال، هستی خود را چگونه درک می‌کند. در واقع، فرآیند مشاهده و توجه به افکار، احساسات و اعمال خود؛ از جمله احساسات جسمانی و ادراکات دیداری و شنیداری که به‌عنوان یک منظره در حال حرکت به نظر می‌رسند، تجربه حالای ما را تشکیل می‌دهد (شیلینگ، ۱۳۹۱: ۲۵۲). اما عاملی که باعث غفلت انسان از لحظه حال می‌شود، اضطراب است. اضطراب، فاصله و شکاف میان حال و آینده است. انسان بدان دلیل مضطرب می‌شود که وضعیت موجود را رها کرده و درباره آینده و نقش‌های خیالی که ایفا خواهد کرد، به تفکر می‌پردازد. دلهره و مشغولیت در زمینه فعالیت‌های آینده، باعث ایجاد ترس می‌شود. فرد با تشخیص اینکه این اضطراب، از چه منبعی حاصل می‌شود، باید به خود آید و در زمان حال زندگی کند. اگر فرد در زمان حال به سر برد، مضطرب نخواهد شد؛ زیرا هیجان و تحریک به فوریت در فعالیت خود به خودی او جریان یافته و تبدیل به هنرمندی خلاق و مبدع می‌شود (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۹۷: ۱۹۰). از این‌رو، آگاهی، کلید "گشتالت درمانی" بوده و تمام این رویکرد، بر اساس کمیت آگاهی و مسئولیت‌پذیری مراجع است؛ زیرا "گشتالت درمانی" فرض را بر این می‌گذارد که انسان‌ها از زندگی خویش ناخشنود بوده، چون اجزای آنها مجزا از یکدیگر به حیات خویش ادامه می‌دهند (پروت و براون، ۱۳۹۱: ۸۹). هدف "گشتالت درمانی" آن است که به شخص کمک نماید تا ارتباط و تجربه درونی خود که شامل احساسات، افکار و خاطرات وی در اینجا و اکنون است را افزایش داده و بر عواطف و تحریک‌های ناکام‌کننده‌ای که این آگاهی را مسدود می‌سازند، وقوف یابد. بدین طریق، فرد با پیرامون خویش در تماس و تعاملی طبیعی قرار می‌گیرد و با تشخیص موقعیت فعلی و امر ناتمام که همان نیازهای ارضاننده وی هستند و پذیرش مسئولیت رفتار خویش، حالت عدم تعادل را به تعادل برگردانده و به یک ارگانیزم واحد و فعال مبدل می‌شود. در "گشتالت درمانی"، این پیام وجودی با قدرت هر چه تمام‌تر مطرح می‌شود که فرد اسیر گذشته نیست و می‌تواند همیشه دست به گزینش‌هایی بزند که با وضعیت کنونی او فرق دارد. بنابراین، می‌توان از طریق برون‌ریزی عواطف و احساسات منفی، عواطف مثبت را افزایش داد. عواطف، بخش اساسی از نظام پویای شخصیت آدمی هستند. ویژگی‌ها و تغییرات عواطف، چگونگی برقراری ارتباط عاطفی و درک و تفسیر عواطف دیگران، نقش مهمی در رشد، سازمان شخصیت، تحول

آشکار کننده کل شخصیت، فرضی خودبسنده و مطمئن است که می‌توان به آن استناد کرد. یکی از واقعیت‌هایی که این فرض را تصدیق می‌کند، این است که مردم همیشه مشتاق دیدن آدم‌های مشهور هستند و عکاسی به کامل‌ترین وجه ممکن، این کنجکاوی را ارضا می‌کند (سونتاگ، ۱۳۹۰: ۳۶۴).

همچنین، در نظریه "گشتالت درمانی" و "لحظه قطعی" کارتیه برسون، بسیار بر توجه به زمان حال، تمرکز و آگاهی، تأکید شده است. آگاهی، عبارت است از کسب دانش نسبت به محیط؛ یعنی فرد هر چه بیشتر با محیط واقعی خود در ارتباط و تعامل طبیعی قرار گیرد. در "گشتالت درمانی" ضمن اهمیت تجربه، تأکید بر آن است که فرد در زمان حال، هستی خود را چگونه درک می‌کند... و از اهداف اصلی آن، یکپارچه‌تر شدن، آگاه‌تر شدن و آزاد شدن برای تجربه کردن و ادراک و در نتیجه، به فعل درآوردن توانایی‌های بالقوه فرد است (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۹۷: ۲۹۸). به بیانی، "گشتالت درمانی"، بر فرآیند بیش از محتوا تأکید دارد و آنچه در حال روی دادن است، مهم‌تر از چیزی بوده که در گذشته رخ داده یا باید روی دهد و اکنون فرد درباره آن سخن می‌گوید. این نوع آگاهی که مشتمل بر هشیاری از مهم‌ترین رخدادهای زندگی با تمام احساس، شناخت و عواطف است، به فرد می‌آموزد که با تمرکز بر کلیت وجود خویش و با یکپارچه ساختن اجزای آن، به بازسازی ادراکی جامع از احساسات و افکار خود بپردازد و با درگیر شدن در فرآیند خودآگاهی، از پیش‌بینی هیجانی ترس‌آور دور شده و با تأکید بر واقعیت کنونی، به این باور برسد که کنترل احساسات او، تنها در دستان او است و نیازی به وابستگی به دیگران ندارد.

کلیت فرآیند درمان گشتالتی، در ذیل چهار کارکرد قابل تعریف است؛ خودآگاهی، مسئولیت‌پذیری، ارزشمندی‌سازی و توجه به الگوهای کلامی و بدنی که هر کدام با تعبیر و تکنیک‌های مشخصی، قابل شناسایی و انجام است (جدول ۲). از طرفی، برسون نیز معتقد است که عکاسی، تنها چیزی بوده که لحظه‌ای مشخص و زودگذر در زمان حال را ثبت می‌کند و طی آن با چیزهایی سروکار داریم که دائم ناپدید می‌شوند و هنگامی که این امر اتفاق می‌افتد، احیای مجدد آن غیرممکن است. دوربین او، به حرکت چشمی او در اکنون تبدیل شده و نوعی محرک فکری و تحریک بصری-روانی به شمار می‌رود. از نظر وی، برخی رویدادها چنان از نظر جزئیات غنی هستند که لازم است در جستجوی راه حل مسائلی که مطرح کرده، حول آنها چرخید تا پروارنده شوند؛ زیرا دنیا سراسر حرکت بوده و در برابر چیزی که در حرکت است، نمی‌توان ایستا ماند. گاهی چند ثانیه و گاه ساعت‌ها و روزها

اخلاقی، روابط اجتماعی، شکل‌گیری هویت و مفهوم خود دارند (لطف‌آبادی، ۱۳۸۰: ۵۶). وقتی افراد دارای عواطف مثبت بالایی باشند، به علت ثبات احساسی بالا و همچنین تمایل به علاقه‌مندی و مشتاق بودن، می‌توانند هیجانات خود را کنترل کرده و تأثیر بسزایی بر اعمال خویش داشته باشند. همچنین، افزایش عواطف مثبت، باعث شادکامی شده و فرد، از سلامت روانی بیشتری برخوردار خواهد شد (هریس، ۱۳۸۰: ۱۸۵).

"گشتالت درمانی" پرلز و "لحظه قطعی" برسون

به‌منظور پاسخ به چرایی انتخاب دو نظریه "گشتالت درمانی" و "لحظه قطعی"، لازم است روابط و وجوه مشترک بین آنها بررسی شوند. هم در "گشتالت درمانی" و هم در نظرات کارتیه برسون، به ارضای نیازهای انسانی و نوع نگاه متفاوت افراد با توجه به محیطی که در آن رشد می‌یابند، اشاره شده است. فردریک پرلز در نظریه "گشتالت درمانی"، این‌گونه توضیح می‌دهد که ارگانیزم انسان، یک واکنش‌کننده یا دریافت‌کننده منفعل و فعل‌پذیر نیست، بلکه یک ادراک‌کننده و سازمان‌دهنده فعال است که بر طبق نیاز و علاقه خود، اجزای جهان مطلق را انتخاب کرده و دنیای ذهنی خود را از دنیای عینی به وجود می‌آورد. واقعیتی که فرد می‌پذیرد و بر اساس آن رفتار می‌کند، واقعیت‌های بیرونی نیست، بلکه واقعیت درونی هر فرد است که اهمیت دارد و با تغییر علایق و نیازهای او، تغییر می‌کند (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۹۷: ۲۹۶). بدین ترتیب، وقتی ارتباط و پیوند مستقیمی بین خویشتن و جهان بیرونی وجود داشته باشد، فرد می‌تواند از توانمندی و استعدادهای وجودی خویش بهره‌مند شده و به کنشی مناسب و خود واقعی دست یابد؛ اما اگر نتواند هماهنگی لازم بین جهان درون و برون را برقرار سازد، به انسانی بدل می‌شود که درکی از زمان حال نداشته، یا در گذشته خویش غوطه‌ور است و یا در گریزی اجتناب‌ناپذیر، به آینده‌ای خیالی پناه می‌برد.

این میحث را در گفته‌های کارتیه برسون و مقالات وی نیز می‌توان به وضوح مشاهده کرد که سوژه، ربطی به جمع‌آوری و ثبت مکانیکی همه وقایع ندارد. مهم این است که با انتخاب از بین همه آنها، به درک درستی از حقیقتی عمیق برسیم. ما به‌عنوان شاهد، نظاره‌گر دنیای پیرامون خود هستیم و این وقایع بوده که در ایجاد ریتم ارگانیک نماها نقش ایفا می‌کنند. ما می‌توانیم آنچه را که مجذوب آن شده‌ایم، از آن میان جدا کنیم (شرو، ۱۳۹۱: ۱۷۱). این دریافت که انسان بیرونی، تصویری از انسان درون است و چهره، نمود و

زمان می‌برد تا گستردگی واقعیت در زمان حال، کوتاه و ساده شده و عکس مطلوب، شکل بگیرد. در این نقطه تکرارناشدنی در زمان، عکاس، تصویر خود را تجسم می‌بخشد، سرعت نگاه و حساسیت عواطف او با حرکت شاتر پیوند خورده و از آن لحظه به بعد، واقعیت موضوع، جزئی از ترکیب‌بندی عکس شده و در درون آن موجودیت می‌یابد. برای حصول این امر، عکاس همیشه باید آماده باشد تا تصمیمات فوری مورد نیاز برای ثبت لحظه‌ای خاص در اینجا و اکنون را گرفته و با کشف عناصر متشکله آن موقعیت، به آگاهی دقیقی از آنچه می‌خواهد، برسد تا بتواند معنای کل صحنه را در ساختاری یکپارچه، متجلی سازد.

مطابق گفته برسون؛ هر اتفاقی که در دنیا و همین‌طور در جهان شخصی ما رخ می‌دهد، موضوعی نهفته است که نمی‌توان آن را نفی نمود. همه جا هست. پس باید در برابر آنچه در دنیا رخ می‌دهد، به‌هوش باشیم و در برابر احساسمان صادق (لاینز، ۱۳۷۶: ۸۵). یعنی، هوشیاری تمامی حس‌ها، به‌منظور جذب و درک آنچه در پیرامونمان می‌گذرد (شرو، ۱۳۹۱: ۱۳۶). وی برای بازتعریف ساختار نظریه «لحظه قطعی»، ارکانی را مطرح کرده که چگونگی حصول به عکسی با مختصات مطلوب را به‌صورت ضمنی، در بر می‌گیرند (جدول ۳).

در فرآیند «گشتالات درمانی»، تمرین و تجربه، از اهمیت بسیاری برخوردار است. تمرین، عبارت از به‌کارگیری تکنیک‌هایی است که فرد را برای مواجهه با هیجان‌ات خاص نظیر؛ خشم، ترس، یأس و ناکامی، آماده می‌سازد. تجربه نیز بر اثر تعامل بین روان‌درمانگر و فرد ایجاد شده که راه را برای یادگیری عملی وی باز می‌کند. به عبارتی، شیوه‌ای است که طی آن، تعارض‌های درونی شخص، مورد کنکاش قرار گرفته و با پذیرش و تجربه احساسات و عواطف کنونی و پرهیز از اصل اجتناب و هم‌راستای یادگیری اثرگذاری بر محیط، موجب می‌شود فرد داوطلبانه و مبتکرانه، از توانایی‌های خود در جهت حل ناهماهنگی‌ها و دوگانگی‌ها و تکمیل نیازهای ناتمام خود، بهره‌مند شود. توجه به توصیف کلامی، حرکات بدنی، الگوهای زبانی و نشانه‌های غیرکلامی که از طریق صدا، حرکات و ژست‌ها ابراز می‌شوند، در «گشتالات درمانی» بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا اغلب بیانگر احساسات، تفکرات و نگرش‌های افراد و آنچه در درون آنها جریان دارد، هستند. در نظریه «لحظه قطعی» نیز تجربه‌گرایی و بهره‌وری، از پیش‌فرض‌های عملی در برخورد با رویدادها بوده و آمادگی و هوشیاری نسبت به عناصر محیطی و ارتباط مؤثر با آنها در زمان عکس‌برداری، از ارکان اساسی کار به شمار می‌آید. از طریق فرم، متوجه ساختار شکل‌پذیر بسیار دقیقی می‌شویم

که به‌واسطه همین ساختار، تصورات و احساسات ما، ملموس و قابل‌انتقال می‌شوند. این ساختار بصری، چیزی جز واقعیت یک احساس غریزی و شهودی از ریتم‌ها نبوده و به‌نوعی، بازساخت هم‌زمان معنای واقعیت از یک‌سو و سازمان‌دهی فرم‌های بصری از دیگر سو است. کنشی که در این راستا

جدول ۲. اصول بنیادی فرآیند «گشتالات درمانی»

مواجهه مستقیم با تنگنا	درد آگاهی
تماس با پیرامون	
تمرکز بر موضوع واحد	
هوشیاری فیزیکی	
توجه به رفتارهای غیر کلامی	
تشخیص وجوه تمایز و تشابه موضوعات	مسئولیت‌پذیری
شناخت اینجا و اکنون	
به تجربه درآوردن عواطف	
پذیرش پیامدهای رفتاری	
کمک‌خواهی و کمک‌رسانی	
تعامل با پیرامون	ارزشمندسازی
کسب مهارت	
شناخت حقوق خود و دیگران	
نیازسنجی	
حمایت‌های درونی به‌جای بیرونی	
انعطاف‌پذیری	
احساس آزادی	
شیوه‌های جدید بودن	
بهبود کیفیت ارتباطی	
افکار بالغانه	
بیان احساسات	الگوهای کلامی و بدنی
آشکارسازی تفکرات	
احساس نیروهای متضاد	
توجه به تن صدا و شکل ظاهری ادای کلمات	
مرور خاطرات	
شناخت کنش‌های حسی بدن	

(نگارنده)

تناسب فرم‌های هندسی، حاصل می‌شود؛ زیرا ترکیب‌بندی و تمامیت مطلوب یک عکس، جز از طریق اتحاد هم‌زمان و هماهنگی سازمان‌یافته بصری و پیش‌آگاهی نسبت به ماهیت رخداد، قابل حصول نیست.

با اتکا به فصول مشترک این دو نظریه (جدول ۴) در وجه روان بصری، منظور از ارگانیزم، عکاس است که در ارتباط مستقیم با محیط قرار گرفته و لحظات را تجربه کرده و آنها را به‌واسطه دوربینی که در دست دارد، ثبت کرده و حول فرآیندی

پراهمیت جلوه می‌نماید، تسلط و توانمندی درک ماهیت سوژه و قابلیت تشخیص این امر است که در چه زمان طلایی، دکمه شاتر فشرده شود.

آنچه سرنمون نظرات برسون بوده و با پیرنگ "گشتالت درمانی" نیز هم‌سو است، اصول متعینی بوده که طی آنها، سادگی، هارمونی، تناسب و کیفیتی که به خودنظمی و خویش‌داری رسیده، از طریق تجربه بی‌واسطه پیرامون و ادراک واقعیت در ریتم سطوح، خطوط، رنگ‌مایه‌ها و گزینش

جدول ۳. اصول بنیادی نظریه "لحظه قطعی"

ساختار بصری - هندسی	ساختار حسی - فیزیکی
یکپارچگی کامل دوربین و چشم	دست‌یابی به ارگانیزم واحد
ایجاد ساختارهای هندسی	شناخت فرهنگ عمومی جوامع
برقراری توازن ارگانیک	پرهیز از انفعال و رکود
دریافت شهودی ترکیب‌بندی	پرهیز از تدابیر مصنوعی
کشف ضرباهنگ دقیق فرم	ادراک زمان
جذب شدن در روند آفرینندگی	انعطاف‌پذیری در مواجهه با پیرامون
تمرکز بر پیچیدگی‌های روان‌شناختی عناصر بصری	آمادگی فیزیکی و احساسی
تحریک بصری - روانی	صداقت احساسی
انسجام دید	هوشیاری و چالاکی
نزدیک بودن به واقعه	حضور ذهن دائمی
تمرکز بر واقعیت در حال تغییر عناصر	بودن در لحظه اکنون و اینجا
تعهد به معماهای بصری	کشف اهمیت رویدادها
بصیرت ذاتی	موازنه جهان درون و برون
ایجاد نظام ارزشی شخصی	پرسه‌زنی دائمی
تقویت قوه تشخیص و تمیز	واقع‌گرایی روانی
توجه به نشانه‌های بصری و غیرکلامی (حالات، رفتار، پوشش)	اتکا به شهود و غریزه فطری تکامل‌یافته
تعویق رویداد	رشد خودآگاهی
تمرکز حواس بر سوژه‌ای واحد	تجربه‌گرایی
گسترش ماهیت عکس	هم‌سویی چشم و دل و ذهن
درک ماهیت پنهان سوژه‌ها	پرهیز از چرایی رویدادها
هماهنگی سازمان‌یافته عناصر بصری	رفتارشناسی آدم‌ها
تعادل دریافت‌های حسی و عینی	پیش‌آگاهی (پیش‌بینی پویا)
	ارضای حس کنجکاوی

(نگارنده)

جدول ۴. موارد تطبیقی اصول نظریه "گشتالت درمانی" و "لحظه قطعی"

لحظه قطعی	گشتالت درمانی
رشد خودآگاهی	خودآگاهی
مسئولیت پذیری	پذیرش مسئولیت من
برقراری توازن ارگانیک	وحدت و یکپارچگی ارگانیزم
اتکا به شهود و غریزه فطری تکامل یافته	تعامل طبیعی و غریزی
نزدیک بودن به واقعه	مواجهه مستقیم با تنگنا
همسویی چشم و دل و ذهن	بهبود کیفیت ارتباطی
دریافت شهودی ترکیب بندی	به تجربه درآوردن عواطف
آمادگی فیزیکی و احساسی	هوشیاری فیزیکی
تقویت قوه تشخیص و تمیز	تشخیص و جوه تمایز و تشابه موضوعات
بلوغ دیدگاه فردی و اجتماعی	افکار بالغانه
حضور ذهن دائمی	تماس با پیرامون
یکپارچگی کامل دوربین و چشم	کسب مهارت
تمرکز حواس بر سوژه‌ای واحد	تمرکز بر موضوع واحد
ادراک زمان	شناخت لحظه اینجا و اکنون
توجه به نشانه‌های بصری	توجه به رفتارهای غیر کلامی
کشف اهمیت رویدادها	نیازسنجی
موازنه جهان درون و برون	حمایت‌های درونی به جای بیرونی
ایجاد نظام ارزشی شخصی	آشکار سازی تفکرات
صداقت احساسی	ادراک ناکامی
تمرکز بر واقعیت در حال تغییر عناصر	احساس نیروهای متضاد
چالاکي و هوشیاری	احساس آزادی
رفتارشناسی آدم‌ها	پذیرش پیامدهای رفتاری
پرسه‌زن بودن	شیوه‌های جدید بودن
شناخت فرهنگ عمومی جوامع	توجه به فرهنگ زیستی خود و دیگران
پرهیز از انفعال و رکود	ممارست در تکرار
جذب شدن در روند آفرینندگی	رشد خلاقیت
انعطاف پذیری در مواجهه با پیرامون	انعطاف پذیری در ارتباط با دیگران
پیش‌بینی پویا	بالا بردن احساس بدنی
هماهنگی سازمان یافته عناصر	ارزشمندسازی

(نگارنده)

سلامت روان و خلاقیت مبتکرانه است، یک هنرمند و به‌طور خاص یک عکاس نیز برای خلق آثاری بی‌نظیر و نوآورانه، به این آگاهی تکامل‌یافته در جهت یکپارچه‌سازی ارگانیزم خویش، نیاز وافر دارد. به‌سبب آنکه گذشته دیگر وجود ندارد و آینده هم نیامده، آنچه که در ساحت "گشتالت درمانی" و "لحظه قطعی" حائز اهمیت بوده، فرصت اینجا و اکنون و تجربه یادگیری است. رشد و بلوغی که از طریق تجربه احساسی و یادگیری عملی محقق می‌شود، صرفاً اکتساب و جمع‌آوری اطلاعات نیست، بلکه مکاشفه‌ای است که توسط عکاس در صحنه و با ادراک ضرباهنگ ریتم‌ها در لحظه موعود، تجسم می‌یابد.

با توجه به اینکه برسون به محیطی تعلق داشت که در آن برای واقع‌گرایی روانی در عرصه هنر اهمیت زیادی قائل بوده و به رمزگشایی از شخصیت دیگران می‌اندیشیدند، عکس‌های کارتیه برسون، کوشش‌هایی حقیقی برای درک روح آدمی بوده که به‌وسیله بیان متفاوت و تازه‌ای که همانا عکاسی است، تحقق پذیرفته‌اند (کو، ۱۳۸۴: ۲۹۴). طبق گفته برسون، عکس گرفتن، به معنای یافتن ساختار جهان، غرق شدن در لذت ناب فرم و آشکار ساختن این مسئله است که در سرتاسر این جهان، نظمی برقرار است (سونتاگ، ۱۳۹۰: ۱۲۰). از این‌رو، دوربین عکاسی، این امکان را فراهم می‌سازد تا از طریق تجربه زمان و کسب آگاهی، طی یک فرآیند یکپارچه، ذهن و دل دیده، در امتداد یک پیوستار متعادل قرار گرفته و لحظه ناب آفرینشی بی‌بدیل، تجربه شود.

خلاقانه، به آثار هنری بدیع مبدل می‌سازد. چون ارگانیزم (عکاس)، موجودی خودکفا نیست، پیوسته با محیط خود در تعامل است تا به نیازها و علایق خود جامه عمل ببوشاند. او چون نمی‌تواند تمام محیط خود را در یک آن درک کند، جنبه‌هایی از وقایع پیرامون را بر حسب نیاز و علاقه به‌عنوان ابژه عکاسی، تعیین و ادراک نموده و سپس، دست به گزینش بخش‌هایی از سوژه می‌زند. از آنجا که نیازها و علایق انسانی، پیرامون وی را به‌صورت شکل و زمینه درمی‌آورند، واقعیتی که برای فرد به‌عنوان عکاس مطرح بوده، واقعیت علایق است؛ یعنی واقعیت درونی او و نه لزوماً واقعیت‌های موجود بیرونی. بدین معنا که هر عکاس به‌عنوان موجودی احساس‌کننده، تفکرکننده و کنشگر با توجه به هویت زیستی خویش، تعبیر و تفاسیر متفاوتی از واقعیت پیرامون دارد و باعث می‌شود که با نوعی خودمختاری، فعالانه در ساخت بینشی مبتنی بر حال، اقدام نموده و به ثبت و ضبط رویدادها بپردازد. نکته قابل‌تأمل آن است که این برداشت منحصر به‌فرد از حقیقت، طی فرآیندی پویا و تحول‌پذیر، با تغییر علایق و نیازهای عکاس در زمان‌های متفاوت، بازتولید و منبسط می‌شود؛ زیرا بلوغ ناشی از آگاهی‌های جمعی، برای انسانی که طالب تعادل و بهبود کیفیت ارتباطی و موازنه دنیاهای ذهنی و عینی است، همواره حالتی از رشد و تکامل‌پذیری دارد که به‌نوعی، همان خودشکوفایی فطری است که از منظر پرلز، انگیزش کلیه رفتارهای انسانی به شمار می‌آید. از آنجا که بر مبنای نظریه "گشتالت درمانی"، توجه به زمان حال، موقعیت موجود و کسب حداکثر آگاهی، شاکله

نتیجه‌گیری

زمانی که از وجود انسان سخن به میان می‌آید، تنها نمودهای ظاهری او مد نظر نبوده، بلکه باید تمامی ابعاد وجودی فرد، مورد تحلیل و واکاوی قرار گیرند. از نظر کارتیه برسون، دوربین، نوعی محرک فکری، بصری و روانی است که در لحظه جاری، ایده‌ها بر آن حاکم و در آن نافذ هستند. از آنجا که وی، عکاسی را امتداد احساس فرد دانسته، عکس را نیز وسیله‌ای برای شکار آن "لحظه قطعی" که در برابر دیدگان رخ می‌دهد، برمی‌شمارد که طی آن، شناخت و تشخیص هم‌زمان اهمیت رویدادی در کسری از ثانیه و کشف اهمیت ساختمان دقیق فرم‌ها، منجر به تجلی ناخودآگاه فرد در قالب تصاویر شده و تجارب هستی را معنا می‌بخشد. از سویی دیگر، در روان‌شناسی، نحوه کنش انسان در محیط؛ یعنی دریافت آنچه در مرز تماس بین فرد و پیرامون است، مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ زیرا در این مرز تماس است که رویدادها رخ می‌دهند و تفکرات، اعمال، رفتارها و هیجانات، چیزی جز شیوه تجربه و رویارویی با رویدادهای مرزی نیست. طبق نظریه "گشتالت درمانی"، هر انسانی، دارای دو سطح وجودی است که یک سطح آن، جهان درونی و سطح دیگر، جهان بیرونی را تشکیل می‌دهد که جدایی و بیگانگی این دو جهان، زمینه‌ساز اختلالاتی است که با عنوان اختلالات روانی طبقه‌بندی می‌شوند.

در این پژوهش از طریق مطالعه مؤلفه‌های دو نظریه "لحظه قطعی" و "گشتالت درمانی"، تلاش شده است که با ریشه‌یابی مضمونی اسلوب تفکری این دو نظریه و استخراج فاکتورهای ارجاعی، موارد قابل انطباق آنها در عرصه نظری و تکنیک‌های عملی، شناسایی شوند و فرضیه مطابقت ساختاری این دو، به استنتاج درآید. هنری کارتیه برسون و فردریک پرلز هر دو اتفاق نظر داشتند که چون انسان همواره در یک میدان محیطی زیست می‌کند، رفتار او، تابعی از کل میدانی بوده که مشتمل بر او است؛ لذا، در صورتی که قادر باشد به درستی از خود و اعمال خود در همه سطوح تخیل، کلام و بدن، آگاه باشد، می‌تواند از تمامی ظرفیت‌ها و ابزار هوشی، حسی و حرکتی خویش در لحظه حال و اینجا، برخوردار شود. در همین راستا، یافته‌های تحقیق نشان از آن دارند که اگر انسان خود را به‌عنوان یک ارگانیزم منتظم، مورد کندوکاو قرار داده و خویشتن را در زمان اکنون و حالا بازشناسی کند، نه تنها نسبت به من وجودی خویش آگاه‌تر شده، بلکه دست به شناخت دنیای پیرامون خود زده که این امر، زمینه‌ساز ادراک ماهیت دنیای درون (ذهن) و برون (جسم) و موازنه این دو جهان می‌شود که کلیدی‌ترین فاکتور سلامت روان و خلاقیت هنری است.

طی بررسی‌های به‌عمل آمده و با توجه به جداول استخراج‌شده، برآیند هم‌سنجی و مقایسه ساختار نظری "گشتالت درمانی" و "لحظه قطعی"، نشانگر این نتیجه متعین است که بین خاستگاه فکری و مؤلفه‌های بنیادین این دو نظریه، در بیش از بیست مورد، ارتباط ماهوی و قابل تطابق وجود دارد. از جمله اسلوب مشترکی که می‌توان به آنها اشاره کرد؛ توجه به زمان حال، تمرکز و آگاهی یا کسب دانش نسبت به محیط است که در هر دو نظریه، از ارکان اساسی و بنیادی محسوب می‌شوند. همچنین، تمرین و تجربه جهت آمادگی ذهنی برای تصمیمات صحیح و هشیار ماندن نسبت به رخداد‌های زندگی، چه در عرصه روان و چه اجتماع بشری، نیز از تکنیک‌های قابل‌شناسایی در هر دو دیدگاه به شمار می‌آیند. از طرفی، شالوده عملی هر دو دیدگاه، بر این مهم پی‌ریزی شده که یک ساختار ارتقایافته روانی-بصری، فقط می‌تواند از یک گزینه فطری تکامل یافته و ذهنی سالم و متمرکز نشأت بگیرد که بازنمای دقیقی از واقعیت بیرون است؛ زیرا در غیر این صورت، فرد در ناحیه‌ای از فضای روانی خود که نامتعادل و مربوط به زندگی درونی است، محبوس می‌ماند و کل جداناپذیر و خود منسجم که کلیتی معنادار را ایجاد کرده، سازمان نمی‌یابد. افزون بر این، بانیان این دو نظریه، هر دو بر این سیاق تأکید می‌ورزند که جهت‌دستیابی به یک هستی آزاد، خلاق، فرارونده و پویا، ضروری است که شخص به‌طور پیوسته و مداوم، در کانون تمامی امور جاری قرار گرفته و چنان جذب رویدادها شود که خود رویدادها، ضرباهنگ ساختاری هنجارها را پدید آورند. از منظر آنها، انسانی که بتواند مطابق با این ضرباهنگ هستی زیست کند، به‌طور حتم، "لحظه قطعی" و سلامت روانی را خواهد یافت؛ لحظه‌ای بدیع و درخشان که در آن، فرم با محتوای خود منطبق شده و انسان کلیشه‌ای، به انسان واقعی و ارگانیسمی متحد تبدیل می‌شود که نه تنها از استعداد‌های ذاتی خویش در زندگی و زیست هنری بهره‌مند شده، بلکه به تعادلی حیاتی و ریشه‌دار دست یافته که به هستی انسان، بعد آفرینندگی و خلاقیت می‌بخشد.

فریتز پرلز همواره معتقد بود که با هوشیار ماندن در مرکز و نقطه صفر اکنون، می‌توان به هر دو سوی رویداد، نگاهی خلاق داشت و با برقراری تعادل، نیمه ناقص خویش را ارتقا بخشید. دغدغه غائی هنری کارتیه برسون نیز نمایش تعادل و توازن در حرکت بوده و همواره بر این عقیده استوار است که جهت‌دستیابی به یک تصویر خوب و کامل، اصل حیاتی و ضروری آن بوده که در لحظه جاری، دیدگان و ذهن فرد در راستای یک کلیت واحد و منسجم که تابعی از گزینه شهودی است، به حرکت درآیند.

با تکیه بر این یافته‌ها، جمع‌بندی تأمل‌برانگیز آن است که مفهوم خودآگاهی و هوشیاری تمام حس‌ها، به‌منظور جذب و درک آنچه در پیرامون می‌گذرد (که در نظریه "لحظه قطعی" کارتیه برسون مطرح است)، بسیار وامدار مضمونی است که پرلز در "گشتالت درمانی" به آن اهتمام می‌ورزید، ولی پیش از هر چیز، می‌توان اذعان داشت که در پس آنچه برسون تحت عنوان مجموعه‌ای از کنش‌های تکنیکی و بصری، قصد اشاعه آن را

داشته، فلسفه واقعی زندگی نهفته بوده، همان فلسفه‌ای که بنیان و شاکله اصلی نظریه "گشتالت درمانی" نیز بر آن استوار است؛ "آگاهی وحدت یافته". در سایه چنین وحدت نابی است که علاوه بر سلامت روان، می‌توان هر از چند گاه، به جای تقلید و تکرار کم‌مایه آثار هنری، شاهد تجلی هنرمندانی آگاه و متمایز باشیم که جذابیت و شیوایی بصری، توازن و تناسب، سادگی و ایجاز و بداعت و اعجاب آثار آنان در تاریخ هنر، بالأخص عکاسی، هرگز زنگاریافته و زدودنی نیست. در این میان، بررسی دقیق و واکاوی عمیق‌تر گرایش‌های مختلف هنری، از منظر رویکردهای روان‌شناختی و تحلیل تشابهات ساختاری آنها در حوزه روان‌درمانی و زیبایی‌شناسی بصری، از جمله موارد پیشنهادی بین رشته‌ای است که به‌علت مهجور ماندن و غنای اندک، می‌تواند سرنمون پژوهش‌های آتی علاقه‌مندان این دو حوزه و هدایتگر دانش‌پژوهان در جهت اعتلای بیشتر این عرصه باشد.

پی‌نوشت

1. Henri Cartier-Bresson
2. The Decisive Moment
3. Gestalt Therapy
4. Frederick Salomon Perls(Fritz Perls)
5. Sigmund Freud
6. Jerry Uelsmann
7. Philippe Halsman
8. Lucas Samaras
9. David Nebreda
10. Auto Polaroids
11. Sx-70
12. Photo- Transformations
13. Schizophrenia
14. Andre Lhote
15. Andre Breton
16. Inside the Sliding Doors of the Bullfight Arena
17. kurt Goldstein

منابع و مأخذ

- احمدی، بابک (۱۳۹۱). *حقیقت و زیبایی*. چاپ بیست و یکم، تهران: مرکز.
- اعتمادی، احمد؛ حاجی حسنی، مهرداد؛ نادعلی پور، حسن و نظری، ابراهیم (۱۳۹۳). *اثربخشی گشتالت درمانی گروهی بر میزان اضطراب عزت نفس دانش‌آموزان طلاق*. *روان‌شناسی*، ۱۸ (۴)، ۴۵۲-۴۳۸.
- پروت، تامپسون و براون، داگلاس (۱۳۹۱). *مشاوره و روان‌درمانی با کودکان و نوجوانان*. ترجمه حسن فرهی، چاپ اول، تهران: ارجمند.
- پوک، گرت و نیوال، دیانا (۱۳۹۵). *مبانی تاریخ هنر*. ترجمه هادی آذری، چاپ اول، تهران: حرفه نویسنده.
- حاجی حسنی، مهرداد؛ اعتمادی، احمد و آری، خدیجه (۱۳۹۱). *اثربخشی گشتالت درمانی و درمان شناختی-رفتاری بر میزان ابراز وجود دانش‌آموزان پسر دوره راهنمایی*. *پژوهش‌های علوم شناختی و رفتاری*، سال دوم (۲)، ۱۶-۱.
- حاجی حسنی، مهرداد؛ سعدی پور، اسماعیل؛ جعفری‌نژاد، هادی؛ رستمی، کاوه و پیرساقی، فهیمه (۱۳۹۱). *اثربخشی موسیقی درمانی فعال و گشتالت درمانی بر کاهش اضطراب امتحان*. *اندیشه و رفتار در روان‌شناسی بالینی*، ۶ (۲۳)، ۹-۲۰.
- حمیدیان، تورج و توکلی، شهریار (۱۳۹۲). *فرهنگ عکاسان جهان*. چاپ اول، تهران: حرفه هنرمند.

- ساعتچی، محمود (۱۳۹۲). *نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی*. چاپ چهارم، تهران: ویرایش.
- سعادت‌تی، هیمن؛ یونسی، جلال؛ فروغان، مهشید و لشنی، لیلیا (۱۳۹۲). اثربخشی گشتالت درمانی بر شادکامی سالمندان. *سالمند*، ۸ (۲)، ۷-۱۵.
- سونتگ، سوزان (۱۳۹۰). *درباره عکاسی*. ترجمه نگین شیدوش، چاپ دوم، تهران: حرفه نویسند.
- سونسون، گوران (۱۳۸۷). *نشانه‌شناسی عکاسی*. ترجمه مهدی مقیم‌نژاد، چاپ اول، تهران: علم.
- شارف، ریچارد (۱۳۸۱). *نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره*. ترجمه مهرداد فیروزبخت، چاپ اول، تهران: رسا.
- شافعی، کامبیز (۱۳۸۳). *نگاهی به زندگی و آثار هنری کارتیه برسون*. بخارا، سال ششم (۳۷)، ۳۱۷-۳۲۲.
- شرو، کلمان (۱۳۹۱). *تیر عکاسانه، زندگی و آثار هنری کارتیه برسون*. ترجمه بهاره احمدی، چاپ اول، تهران: حرفه هنرمند.
- شفیع‌آبادی، عبدالله و ناصری، غلامرضا (۱۳۹۷). *نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی*. چاپ بیست و هفتم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شمخالی، مریم (۱۳۹۰). *کشف لحظه قطعی در یک عکس، بررسی عکس شانگهای چین، دسامبر ۱۹۴۸. فصلنامه هنر، سال بیست و نهم (۸۳ و ۸۴)، ۲۹۵-۳۰۲*.
- شیلینگ، لوئیس (۱۳۹۱). *نظریه‌های مشاوره*. ترجمه سید خدیجه آرین، چاپ دهم، تهران: اطلاعات.
- کارتیه برسون، هنری (۱۳۶۲). *هنری کارتیه برسون، عکاس لحظه‌های قاطع. فصلنامه هنر، سال دوم (۳)، ۲۶۳-۲۵۴*.
- کشاورز افشار، حسین؛ حاج حسینی، منصوره و قدیمی، سمیه (۱۳۹۵). *اثر گشتالت درمانی بر اضطراب فراگیر و اضطراب امتحان دانشجویان. فرهنگ مشاوره و روان‌درمانی، سال هفتم (۲۸)، ۸۵-۱۰۲*.
- کلارک، گراهام (۱۳۹۳). *عکس*. ترجمه حسن خوبدل و زیبا مغربی، چاپ اول، تهران: شوراآفرین.
- کو، برایان (۱۳۸۴). *عکاسان بزرگ جهان*. ترجمه پیروز سیار، چاپ دوم، تهران: نی.
- گراندبرگ، اندی (۱۳۸۹). *بحران واقعیت*. ترجمه مسعود ابراهیمی مقدم و مریم لدنی، چاپ اول، تهران: فرهنگستان هنر.
- لاینز، ناتان (۱۳۷۶). *مقدمه لحظه قطعی هنری کارتیه برسون. عکاسان و عکاسی*. ترجمه وازریک درساهاکیان و بهمن جلالی. تهران: سروش. ۹۴-۷۷.
- لطف‌آبادی، حسین (۱۳۸۰). *عواطف و هویت نوجوانان و جوانان*. چاپ اول، تهران: نسل سوم.
- لنگفورد، مایکل (۱۳۸۶). *داستان عکاسی*. ترجمه رضا نبوی، چاپ اول، تهران: نقد افکار.
- مقیم‌نژاد، سید مهدی (۱۳۸۳). *در آغاز خاطره بود، هنری کارتیه برسون و یک تصویر. تندیس، سال دوم (۳۱)، ۱۰*.
- نوابی‌نژاد، شکوه (۱۳۹۳). *نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی گروهی*. چاپ ششم، تهران: سمت.
- هریس، پل (۱۳۸۰). *رشد عواطف در کودکان*. ترجمه محمد داوودی و محمد یمینی، چاپ اول، سبزوار: دانشگاه تربیت معلم.
- Suler, J.(2013). *Photographic Psychology: Image and Psyche, the chapter3: "The Decisive Moment"*. True Center Publishing. http://truecenterpublishing.com/photopsy/decisive_moment.htm(access date 2019\12\24).
- URL 1: <https://www.uelsmann.net> (access date: 2019/11/02).
- URL 2: <http://www.artnet.com/artists/lucas-samaras/?type=photographs> (access date: 2019/11/06).
- URL 3: <http://nicolemuseum.fr/david-nebreda/> (access date: 2019/11/04).
- URL 4: <https://www.magnumphotos.com/photographer/henri-cartier-bresson/> (access date: 2019/10/20)

Received: 2019/12/12

Accepted: 2020/01/18



A Study of Cartier-Bresson’s “Decisive Moment” Theory and Its Comparison with Frederick Perls “Gestalt Therapy” Theory

Mahnaz shabani*

Abstract

This study investigates the correlation between Cartier Bresson’s “decisive moment” theory and “Gestalt therapy” psychological theory formulated by Frederick Perls. They believed that each human being observes and perceives the nature of being according to his or her inner needs and from an individual point of view; therefore, in order to achieve a liberating and pure creation process, it is necessary that the mental structure, the sensory actions, and especially the seeing, align with consciousness focusing on the current domain, so that the individual is ready to record them at all times and to be attentive and loyal to what is happening, and to be faithful to this. The purpose of this paper, which has been carried out by descriptive-analytical and comparative method and its data was gathered by the documentary and library manner, is to analyze the two aspects of Gestalt Therapy and determine the moment by defining these two theories. Also, it tries to find out what factors are identifiable by the adaptable contexts of a mental health-related approach and the aesthetic perspective of visual aesthetics, and what structural similarity provides a comparative context for the two contexts. Based on the results obtained, improving one’s communication skills and visual acumen requires the unification of the psychic layers deeper in the human entity and understanding the mechanisms of the human organism in now and the present. In other words, perception the being in time, the ebullience of existential consciousness, mental readiness, constant alertness and innate honesty, in addition to explaining the hidden nature of events, reveals facts about the origin of the thoughts and desires of the actor, which do not only make the human psyche in order, but also due to peerless creativity, we are less likely to see diminished and repetitive imitations in the art world.

Keywords: Decisive Moment, Gestalt Therapy, Henri Cartier-Bresson, Frederick Perls

* Instructor, Art Faculty, Semnan University, Iran. m.shabani@semnan.ac.ir